عدم شمول خداوند متعال در آیه «كُلُّ نَفس ذائِقَةُ المَوتِ»

- عدم شمول خداوند متعال در آیه «كُلُّ نَفس ذائِقَةُ المَوتِ»
- استعمال لفظ در اکثر از یک معنا در آیه «كُلُّ نَفس ذائِقَةُ المَوتِ»
- معنای لغوی ذوق؛ اختبار ابتدائی خاص

عدم شمول خداوند متعال در آی
«كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ»

در صفحه هفتاد و چهار بودیم. تعبیری بود که خیلی کم به کار رفته است. حضرت علیه السلام

فرمودند: «وأنتم قوت الموت»[1]؛ شما قوت موت هستید. «ولكل ذي رمق قوت ، ولكل حبة آكل ، وأنتم قوت الموت». تعبیر ناردی است. [معنای] قوت، ما یقوم به الشیء است. ما قوتِ موت هستیم، گویا موت دارد شما را میخورد. تعبیری بود که عرض کردم کم به کار رفته است. در این خطبة الوسیلة، به این صورت آمده است. در کافی شریف و در تحف العقول نیز همینطور آمده است.

[یکی از حاضران] فرمودند که فی الجمله راجع به آیه شریفه صحبت شود؛ یعنی آیۀ «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ»[2]؛ هر نفسی، مرگ را میچشد. چشیدن در اینجا، به چه معنایی به کار میرود؟؛ خود آی شریفه، سه بار در قرآن به کار رفته است؛ در ذیل دفع دوم، که در سوره مبارکه انبیاء واقع شد است، مرحوم علامه طباطبایی، در المیزان، بحثی دارند که، نسبت به مقامش، حالت تفصیل دارد. از این موضوع که این کلمه نفس در اینجا به چه معنا است، در نشدهاند. در المیزان، جلد چهاردهم، صفحه دویست و هشتاد و پنج آمده است. چرا اینجا وارد این بحثها شدهاند؟؛ چون فخر رازی، در اینجا حرفهایی دارد و خیلی اشکالات و حرفهایی دارد در اینکه «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ» چه چیزهایی میگیرد. ایشان گفته است که چون در قرآن کریم، اطلاق نفس بر خداوند متعال هم شده و قطعا خداوند متعال نمی میرد، پس این از کلیاتی است که تخصیص خورده است. [برای نمونه، اینها

مواردی از اطلاق نفس برای خداوند متعال است]: «تَعلَمُ ما في نَفسي وَلا أَعلَمُ ما في نَفسِكَ»[3]

ای «كَتَبَ عَلىٰ نَفسِهِ الرَّحمَةَ»[4] و «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ»، پس خداوند متعال هم ... . بهخاطر تخصیص و بحثهایی که فخر رازی داشته است، علامه طباطبایی وارد بحث شدهاند. مطالب خوبی دارند. اول نفس را معنا میکنند. کاربردهای نفس، معنای نفس را میفرمایند. آیاتی را آوردهاند.

خب، استعمالات نفس چند جور است. [در بحثهای لغات قرآنی] روشهای جدیدی هم آمده است که دنبالش نبودهام. مدتی است شاید حدود هفت-هشت سالی میشود که مقالاتی در فضای اینترنت بهشدت بالا رفته است؛ مقالاتی که واژههای قرآنی را طبق قواعد زبان شناسی جدید بحث میکنند. [یعنی بر اساس] محور همنشینی و جانشینی. مقالات خیلی زیادی است؛ واژههای مختلف را بررسی کردهاند. به دهها مقاله برخورد میکنید. پایان نامه هم هست. روش آقای ایزوتسو را در واژهها پی میگیرند و بررسی میکنند. خوب هم هست.

علامه در اینجا، وارد کلمه نفس شده و کاربردهایش را فرمودهاند. نمیدانم کسی مقالهای دارد یا نه. یعنی ببینیم معناشناسی واژه نفس در قرآن کریم به چه صورت است. یکی از جاهای آن، همینجا است؛ المیزان در اینجا مطالب مهمی دارد؛ برای کسی که دنبال واژه است.

ایشان میفرمایند که «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ»، اصالً ربط به خداوند متعال و مالئکه ندارد. [ن در] اینجا یعنی انسان، لذا شاهدش این است که قبلش میفرماید: «وَما جَعَلنا لِبَشَرٍ مِّن قَبلِ

الخُلْدَ[5]، وقتی «لبشر» می‌فرماید، معلوم می‌شود که ناظر به بشر است. دنباله‌اش دارد که «كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» می‌خواهد بیاورند برای این‌که اصلا این «کل نفس» نیازی به مخصص ندارد. خُب، حالا بعضی از روایات هست که می‌گوید همه نفوس می‌میرند؛ حتی آخر کار خود حضرت عزرائیل علیه السلام هم، بین ید اللّه می‌آید و می‌گوید خدایا فقط من مانده‌ام، خدای متعال خود حضرت عزرائیل را نیز توفی می‌کند؛ بعد می‌گوید: «لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»[6] آیه شریفه دارد. آنها باید معنا شود. آنها غیر از این است که بگوییم همین حیات و موتی که برای بشر است، برای آنها هم هست. شاید معنای موت در آنجا، معنای بالاتری باشد.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج۱، ص ۷۴.

[2]. الانبیاء، آیه ۳۵.

[3]. المائدة، آیه ۱۱۶.

[4] الانعام، آیه ۱۲.

[5]. الانبیاء، آیه ۳۴.

[6]. الغافر، آیه ۱۶.

استعمال لفظ در اکثر از یک معنا در آیه «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ»

آنچه که عرض بنده است، این است: اوائلی که این مباحثه شکل گرفت ای مباحثه تفسیری بود، جلسات متعددی بحث کردیم دربار این‌که استعمال لفظ در اکثر از یک معنا ممکن است. بعد ه [اثبات شد که] در قرآن کریم هم واقع شده است. چرا؟؛ به‌خاطر بحث‌هایی که سه-چهار جلسه شد و در آن گفته شد که هر جمله‌ای از قرآن کریم که فی علم اللّه تعالی می‌تواند این معنا را برساند و آن معنای درستی هم هست، چرا خداوند متعال اراده نکند؟! خدای عالِم علی الاطلاق، می‌داند این کلمات کتاب او توانایی دلالت بر فلان معنای درست را دارد، اما اراده نکرده است؟! بحث کردیم که اراده کرده است. بگوییم ممکن است. این‌که چرا ممکن است را مباحثه کردیم.

یکی از آیاتی که همین‌جا مطرح است، آیه «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ» است. خب، این آیه، فی علم تعالی چند معنا دارد؟ خُب، خداوند متعال خدای همه تکوین است. عالِم به تکوین – خداوند متعال - می‌تواند هر جور معنایی را به ازای این قرار بدهد. «کل نفس»؛ خدا می‌داند چند جور نفس هست. یکی از نفوس بشری است. اگر بگوییم این‌جا خداوند متعال نفوس بشری را در این سیاق و بافت فعلی اراده فرموده است... . خود علامه در جلد اول، بافت منفردش را هم گفته بودند. باراه توضیح دادهام. گفته بودند: «هذان سرّان تحتهما سرار». از مهم‌ترین جاهای المیزان بود. مطلب‌شان همین بود؛ فرمودند هر کجا از آیه قرآن بایستی، برای خودش معنای استفرادی دارد.

شاگرد: روایت هست که «اوّلها فی شیء، و أوسطها فی شیء آخر، و آخرها فی شیء»[1].

استاد: شاید در این «اولها فی شیء» تحذیر می‌دهند که خودتان سراغ آیه نروید، بلکه به محضر امام علیه السلام بروید تا معنای یک آیه را بفهمید. آن جمله درست است و می‌تواند بر ما نحن فیه دلالت کند، اما وقتی ظاهر جمله را نگاه کنید، حضرت علیه السلام می‌فرمایند: شما نمی‌دانید، اولها فی شیء و آخرها فی شیء. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد، بگوید که من همه جا حاضر بوده‌ام و آن‌هایی که نازل شد را نوشتم و همه را می‌دانم.

شاگرد: به‌هرحال استقلال از آن در می‌آید.

استاد: به یک نگاه دیگری، نه به یک مقصود القای ابتدائی و الا، درست است و من قبول دارم. اگر هم بخواهیم عبارت را به «هذان سرّان» بر گردانیم، می‌گوییم: «اولها فی شیء بعدها فی شیء کلها فی شیء».

در این آیه شریفه هم همین است. ما می‌دانیم خداوند متعال می‌فرمایند: «كُلُّ نَفسٍ ذائِقَةُ المَوتِ» فی علم اللّه تعالی، نفس در چند جا می‌تواند در این آیه درست باشد. چرا؟؛ چون او خبر از کل تکوین دارد. او خبر از هر جور نفسی دارد. ذوق الموت مناسب با او را، خودش خبر دارد. خُب، وقتی خبر

دارد، کتابش می‌گوید: « كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ». چه رادعی هست که بگوییم: صاحب این کتاب تکوین را تدوین فرموده است، اراده نکرده ای نمی‌توانند اراده کند؟! اگر مانعی باشد، حرفی نیست اما فرض گرفتیم که مانعی در کار نیست. عبارت تابش را دارد و معنا هم صحیح است، چرا اراده نشده باشد؟! استعمال لفظ در اکثر از یک معنا هم که محال نیست. طرفداران استحاله می‌گویند محال است و وقتی محال می‌دانند، می‌خواهید چه کارش کنید؟!

---

[1]. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج ۱۰، ص ۳۸۳.

معنای لغوی ذوق؛ اختبار ابتدائی خاص

حال در مانحن فیه؛ «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». [1] راغب در لغت «ذوق» می‌گوید که اکثر استعمال کلمه ذوق در قرآن برای حالت عذاب است: «ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ»، [2] «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ» [3] ولی ظاهراً به این صورت نیست. «وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا» [4]. بعد از ایشان هم گفته‌اند که اکثریت معلوم نیست. فقط نکته‌ای که خیلی قشنگ است، این است که چرا تعبیر «ذائقة الموت» می‌کنند؟؛ چرا «لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» [5] نفرموده است؟؛ چشیدن چه تفاوتی دارد؟؛ در آیات دیگر دارد: «حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ» [6]؛ عذاب را می‌بینند. «يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ» [7] یعنی عذاب مسشان می‌کند. خُب، انسان پنج حس ظاهری دارد که امثال من که خاکی هستیم، همه عمرم می‌رود و فقط محشور و همراه با این حواس ظاهری هستیم. چشم و گوش و لمس و ذوق و شم.

نکته قشنگی که در اینجا هست و نمی‌دانم در تفاسیر توضیح داده‌اند، این است: در بین حواس پنج گانه، هیچکدام نیست که مدرَک به داخل ما برود. وقتی می‌بینید، مرئی شما در چشم شما و بدن شما نمی‌رود؛ بلکه مرئی آنجا است و آن را می‌بینید. مسموع شما و صوت می‌آید و شما می‌شنوید. لمس هم همینطور است، همینطور می‌آید و به پوست شما می‌خورد. در پوست که نمی‌رود. شم هم همینطور است. بوی گل و ...؛ آن بو یک چیز لطیفی است که از او درک می‌کنیم. جسم خود گل به دماغ نمی‌رود.

شاگرد: رایحه آن چطور؟

استاد: رایحه‌اش لطیف است. مشت پر کن نیست. تنها حسی که قوامش به این است که آن مدرَک در جوف برود، در بدن برود، ذوق است. لذا بشر می‌گوید سرد و گرم روزگار را نچشیدی. این نکته‌ای است؛ در بین حواس خمس، در قوه چشایی خیلی ممازجت مدرَک با مدرِک خیلی روشن است. ای در دهان ما نرود و وارد جوف نشود، چشایی صدق نمی‌کند.

در التحقیق کلمه «ذوق» را از کتب مختلف آورده‌اند؛ قبل از اینکه در التحقیق ببینم، اولین آنها برایم جالب بود که به این صورت معنا کرده است. ولی دیدم مرحوم آقای مصطفوی اولین معنا را همین ذکر کرده‌اند. از مصباح نقل می‌کنند؛ این جلدی که من دارم به دست خط خود مرحوم مصطفوی است. چون می‌دیدند سخت است، به دست خط خودشان نوشته‌اند.

> **«ذوق: مصبا- الذوق: ادراك طعم الشيء بواسطة الرطوبة المنبثة بالعصب المفروش على عضل اللسان، يقال ذقت الطعام أذوقه ذوقا و ذوقان و ذواقا و مذاقا: إذا عرفته بتلك الواسطة، و يتعدى الى ثان**

> **بالهمزة فيقال أذقته الطعام. و ذقت الشيء: جربته و منه يقال ذاق فلان البأس: إذا عرفه بنزوله به. و ذاق الرجل عسيلة المرأة و ذاقت عسيلته: إذا حصل لهما حلاوة الخلاط»[8].**

ذوق، ادراک مزه شیء است؛ به واسطه این رطوبتی که خداوند متعال در عصبی که مفروش روی لسان است، آن را پخش کرده است. یعنی میگویید زبان ما از عصب چشایی فرش شده است. خداوند هم رطوبتی روی آن قرار میدهد که مزه شیء را از طریق این اعصاب درک میکنند. این اولین معنا است. شاید در المصباح «المفروش علی عضو اللسان» باشد. به نظرم «عضو» خواندم. من اول در خود مصباح دیدم.

بعد از مقایسی میآورند: «مقا- ذوق: أصل واحد و هو اختيار الشيء من جهة تطعم»[9]. ظاهراً «اختیار» سهو القلم شده است؛ «اختبار» باید باشد. میگویند سهو اللسان و سهو القلم؛ یعنی شخص به قدری بزرگ است که وقتی این سهو صورت میگیرد، غلط است بگوییم آقا سهو کردهاند، باید بگوییم قلمشان سهو کرده است. واقعاً هم همینطور است. ایشان مرقوم فرمودهاند: «اختیار الشیء». بلکه باید «اختبار الشیء» باشد. «و هو اختيار الشيء من جهة تطعم»؛ یک چیزی را از جهت مزهاش، اختبار کنیم. یعنی ببینید چه مزهای دارد.

از روایاتی که خیلی دلنشین است، روایتی است که از امام علیهالسلام سؤال میکنند ای حتی خود امام ابتدا [به فرمایش] میکنند. مزه چیزهایی را میپرسند که الآن باید حسابی روی این جواب امام علیهالسلام فکر کنند. دو سؤال ساده است. سومی را یادم نیست. آب چه مزهای میدهد؟ وقتی فکرش را میکنید، میبینید هیچ مزهای از آب در ذهن شما نیست. بیمزه است. نه میتوان گفت شور است، شیرین است، ترش است. آب هیچ مزهای ندارد. خبز؛ گندمی که آرد میکنیم و نان میپزیم؛ نه اینکه نمکش بزنید؛ خود خبز چه مزهای میدهد؟ بیمزه است. شور است؟ هیچکدام. در این روایت دارد؛ نمیدانم از حضرت پرسید ای خود امام سؤال کردند. اگر خود امام سؤال کرده باشند برای مقصود من جالبتر است. اگر خود امام پرسیده باشند، خیلی بالاتر است.

حضرت علیه السلام فرمودند: «ما طعم الماء؟». خُب، جواب ما این است که «لا طعم له». بیمزه است. طعم و مزه ندارد. حضرت علیه السلام فرمودند: «طعم الماء الحياة، و طعم الخبز القوّة»[10]؛ الان انسان روی فطرت خودش وقتی نان را میخورد، یک ارتکاز فطری قوت دارد. شاید سومی هم بود؛ ببینید دو تا بود یا سه تا بود.

شاگرد: دو تا است.

استاد: خود امام سؤال کردند یا راوی پرسید؟

شاگرد: در روایت دارد «ثُمَّ سأَلَهُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، مَا طَعْمُ الْمَاءِ، وَطَعْمُ الْخُبْزِ». حضرت علیه السلام پرسیدند.[11]

استاد: این برای مقصود من خوب است. چون مردم اصلاً به فکر این نیستند. من الآن در سن شصت به بالا هستم. اگر خودم بودم، چندبار یادم بود که آب چه مزهای دارد؟ به فکرش نیستم. نان چه مزهای میدهد؟ امام علیهالسلام وقتی میخواهند نکته مهمی بگویند، خودشان ابتدا به ساکن فرمایش میکنند. ما را یادآوری میکنند که چه مزهای میدهد؟ وقتی فکرش را میکنیم میبینیم بیمزه است. مزهای ندارد. اما حضرت علیه السلام میگویند: آب مزه حیات میدهد. معلوم

می‌شود که نفس ما در یک موطنی حیات را می‌چشد و خداوند متعال آن را در خوردن آب جلوه می‌دهد. از بس مانوس هستیم به این لطائف کار توجه نمی‌کنیم. «طعم القوة»؛ نیرو؛ چیزهایی که خداوند متعال در گندم گذاشته تا اساس بدن بماند.

«اختبار من جهة التطعم»؛ هر چیزی یک مزه‌ای دارد. وقتی می‌خواهیم اختبار کنیم ذوق می‌شود؛ چشیدن می‌شود. پس این نکته اول بود؛ وقتی قرآن کریم می‌خواهد در باب استعاره بگوید، شما آن مدرک را طوری درک می‌کنید که گویا در درون شما می‌رود؛ اتحاد مدرِک و مدرَک! در محسوسات، تنها قوه‌ای که مدرَک در شما می‌رود، قوۀ ذوق است و لذا در مبالغه در استعاره از همه بالاتر این ذوق است؛ «ذوقوا العذاب». «يَمَسُّهُ الْعَذَابُ»[12] یا «حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ»[13] یا «وَيَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ»[14] هم هست، مانعی ندارد. ولی مبالغۀ بیشتر در ذوق است.

خُب، حالا برگردیم؛ ذوق، می‌تواند چند معنا داشته باشد؟ هر معنای حقی که در علم اللّه ممکن است این آیه در ارتباط با آن حیث نفس الامری باشد، ادعای ما این است که خداوند متعال هم از کتاب خودش اراده کرده است. حالا آن‌ها چیست؟ ما نمی‌دانیم. سر جایش معلوم می‌شود. حضرت علیه السلام فرمودند: «فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ عَقَبَةً كَئُودًا»[15]؛ هنوز خیلی کار دارید. «آهِ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ

بُعْدِ السَّفَرِ»[16]، «فَإِنَّ لِلْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفاً كُلُّ مَوْقِفٍ مِثْلُ أَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»[17]. خُب، وقتی اینجا هستید، چه ابائی دارد وقتی اهل یک صحنه‌ای در آن موقف حاضر شوند، ملکی خطاب کند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»؟! آن‌ها می‌بینند عجب! این آیه، در چه عنای خاص خودش را مناسب با اینجا دارد. شما بگویید خداوند متعال که اراده نکرده است! چرا اراده نکند؟!؛ اگر هزار هزار موقف و عالم هست و در همان صحنه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» را مثل الانی که برای ما می‌خوانند بخوانند وقتی به بچه و بزرگ بگویند همه مرگ را می‌چشند، چه می‌فهمد؟ همین مرگی که می‌میرند و کفن می‌کنند و دفن می‌کنند. او مناسب این عالم، این را می‌فهمد. عوالمی می‌آید که وقتی این آیه را می‌خوانند، مناسب آن عالم، معنا دارد. خداوند متعال که اراده نکرده است! چرا اراده نکرده است؟! وقتی او از همه این‌ها خبر دارد، چرا اراده نکند؟! خُب، حالا چند تا است؟ ما نمی‌دانیم. من فکرش را کرده‌ام، نسبت به عالم خودمان دو وجه بیشتر به ذهنم نیامد. اگر در ذهن شما، وجه دیگری آمد، بفرمایید.

ببینید دو خصوصیت در ذوق محسوس است. لغویین هم گفته‌اند. در فروق اللّغة می‌گوید: خوردن داریم و چشیدن داریم. می‌گوید فرقش چیست؟؛ می‌گوید اگر یک غذایی را کم بخوریم، چشیدن می‌شود. اگر زیاد بخوری، اکل می‌شود. می‌گوید مثلاً این ظرف برنج و این کاسه آبگوشت را خوردم (اکلت)، نمی‌گوییم: «ذقت». ذوق کجا است؟ درجایی‌که از مذوق کم بخوری و لذا با اختبار و تطعم شیء مناسبت دارد. در اختبار که نباید پر بخورد. [کسی به] شوخی گفت که باید ببینم مزه‌اش چیست، بعد تا ته بشقاب خورد و گفت: هنوز مزه‌اش را خوب نفهمیدم! این شوخی است و الا، جدی کار این است که کم بخورد. بنابراین در ذوق، کمش کافی است تا ذوق محقق شود. اما در اکل نه، بیشتر معنای لغوی‌اش اینطور نیست.

نکته دیگر را در کتاب‌های لغوی ندیدم، ولی از ارتکازات‌ان شاء نکته‌ای که به ذهن آمد را بفرمایید؛ ذوق نوعاً در جایی به کار می‌رود که سابقه ادراکی از آن مذوق ندارند. یعنی چیزی از آن در ذهنش نیست. در قوۀ مدرکش نبوده است. اگر غذایی را از دیگی برداشته و خورده است، دیگری به او نمی‌گویند از این بچش. چشیدن ندارد؛ چون الآن خورده. وقتی خبر ندارم که هئوز مزه این دیگ چه جور است، می‌گویند: بچش.

شاگرد: این در ذات اختبار هست.

استاد: احسنت. خود اختبار، خود این را می‌رساند. اما این‌که تصریح کنند قبلش نبوده است؛ خیر [تصریح نکرده‌اند]. خود این اختبار را هم در کتب لغوی خیلی باز نکرده‌اند. این فقط در مقایسی

بود.

---

[1]. علامه مصطفوی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۳۲.

[2]. یونس، آیه ۵۲.

[3]. الدخان، آیه ۴۹.

[4]. فصلت، آیه ۵۰.

[5]. النساء، آیه ۵۶.

[6]. الفرقان، آیه ۴۲.

[7]. الانعام، آیه ۴۹.

[8]. علامه مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، ص ۳۴۸.

[9]. همان، ص ۳۴۹.

[10] عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، ج ۲۰، ص ۷۸۰ و ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب علیه السلام (بر اساس چاپ المکتبة الحیدریة) ج ۳، ص ۴۶۳: «وسئل (ع) عن طعم الخبز والماء ، فقال : الماء طعم الحیاة وطعم الخبز طعم العیش».

[11]. علامه بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۶۵۷: عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ(عَلَیْهِ السَّلَامُ) ، قَالَ: «قَالَ بَنُو إِسْرَائِیلَ لِسُلَیْمَانَ: اسْتَخْلِفْ عَلَیْنَا نَبِیّاً فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّهُ لَا یَصْلُحُ لِذَلِکَ. فَلَجُّوا فَقَالَ: إِنِّی أَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلَ، فَإِنْ أَحْسَنَ الْجَوَابَ فِیهَا اسْتَخْلَفْتُهُ. ثُمَّ سَأَلَهُ، فَقَالَ: أَیُّ بُنَیَّ، مِنَ الْبَدَنِ الْقَلْبُ وَ مِنَ الْقَلْبِ الْعَقْلُ وَ مِنَ الْعَقْلِ الْمَعْرِفَةُ وَ مِنَ الْمَعْرِفَةِ الْیَقِینُ وَ مِنَ الْیَقِینِ الرِّضَا وَ مِنَ الرِّضَا الْقَنَاعَةُ وَ مِنَ الْقَنَاعَةِ الصَّبْرُ وَ مِنَ الصَّبْرِ التَّوَاضُعُ وَ مِنَ التَّوَاضُعِ الْخُبْزُ وَ مِنَ الْخُبْزِ الْمَاءُ وَ مِنَ الْمَاءِ الطَّعْمُ وَ مِنَ الطَّعْمِ الْحَیَاةُ وَ مِنَ الْحَیَاةِ الْمَوْتُ وَ مِنَ الْمَوْتِ الْحِسَابُ وَ مِمَّا فِی النَّارِ؟ فَلَمْ یُجِبْهُ بِشَیْءٍ أَیَّ شَیْءٍ مِنْهَا». فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ(عَلَیْهِ السَّلَامُ) : «طَعْمُ الْمَاءِ الْحَیَاةُ، وَ طَعْمُ الْخُبْزِ الْقُوَّةُ، وَ...».

[12]. الانعام، آیه ۴۹.

[13]. الفرقان، آیه ۴۲.

[14]. ق، آیه ۴۰.

[15]. أعلام الدین فی صفات المؤمنین،ج ۱، ص ۳۴۳.

[16]. نهج البلاغه (بر أساس نسخ صبحي صالح)، ج ١، ص ٤٨١.

[17]. شيخ طوسي، الأمالي بر أساس چاپ دار الثقافة)، ج ١، ص ٣٦.